



## پیغام عشق

قسمت پانصد و بیست و سوم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۰ گنج حضور، بخش دوم

ای فنانان نیست کرده زیر پوست  
باز گردید از عدم ز آواز دوست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۵

ای انسان‌هایی که زیر پوست من ذهنی و همانیدگی‌های آفل و بی‌ارزش پوسیده و فنا شده‌اید، آواز دوست یعنی خداوند را با فضاگشایی بشنوید تا از ناچیزی و بی‌ارزشی من ذهنی به سوی مرکز درست، خداوند باز گردید.

مطلق آن آواز، خود از شه بود  
گرچه از حلقوم عبدالله بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۶

آن آوازی که انسان را زنده می کند، تماماً از جانب خدا می آید؛ گرچه از زبان بنده خدا که فضا را باز کرده و به بی نهایت او زنده شده است جاری شود.

قرآن کریم، سوره نجم - ۵۳-، آیات ۳ و ۴  
-«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»-

«و سخن از روی هوی نمی گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می شود.»



گفته او را من زبان و چشم تو  
من حواس و من رضا و خشم تو  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷

خداوند به ما فرموده است، که من زبان و چشم تو می شوم، من حواس و رضا و خشم تو می شوم، من همه چیز تو می شوم، تو ذهنت را خاموش کرده، پنج حس و فکرها را همانیده را رها کن و عدم را در مرکزت بگذار. بگذار من در تو به خودم زنده شوم.

رَوُ که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر توی  
سر توی، چه جای صاحب سر توی  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸

خداوند می فرماید: برو ای بنده خالص من، خیالت راحت باشد؛ چراکه با صبر، درد هشیاران و پرهیز به مرحله ای رسیده ای که با چشم و گوش من ذهنی نمی بینی و نمی شنوی بلکه با چشم من می بینی و با گوش من می شنوی. تو امتداد من و خود سر و راز من هستی، من ذهنی فکر می کند که صاحب چیزهاست؛ در حالی که اصلاً وجود ندارد که صاحب چیزی باشد.

چون شدى مَنْ كَانِ لِلّٰهِ اِزْ وَاَلِه  
مَنْ تُو رَا بَاشِمُ كِه كَانِ اللّٰهُ لَه

-مولوى، مثنوى، دفتر اول، بیت ۱۹۳۹  
-وله: حیرت

ای انسان، اگر از روی عشق و حیرت، تمام وجودت برای من باشد و با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه، اتفاق را بی اثر و بی اهمیت کرده، به عنوان من ذهنی هیچ دخالتی نکنی، به فضای گشوده شده اهمیت بدهی و مرکزت را از جنس خدا کنی به طوری که برکت و خرد زندگی وارد وجودت شود؛ آنگاه من، خدا، تماماً برای تو خواهم بود و در تو به خودم زنده می شوم.

حدیث

-«مَنْ كَانِ لِلّٰهِ كَانِ اللّٰهُ لَه.»  
«هر که برای خدا باشد، خدا نیز برای اوست.»

گه توی گویم تو را، گاهی منم  
هرچه گویم، آفتابِ روشنم

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۰

ای انسان فضاگشا، گاهی من خودم را تو می‌دانم و با هم یکی می‌شویم، تو من هستی و من تو هستم، و گاهی تو به ذهن می‌روی و هرچه از من می‌گیری در جهان پخش می‌کنی، من از طریق تو صحبت می‌کنم؛ ولی در هر حالتی من آفتابِ روشن و فضای یکتایی نمایانم.



هر کجا تابیم ز مشکات دمی  
حل شد آنجا مشکلاتِ عالمی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۱  
-مشکات: چراغدان

هرجا و هر لحظه که از چراغدان حضور و عدم به مرکز انسانی که با فضاگشایی، قائم به ذات خود بوده، در زمان مجازی نبوده و من ذهنی نداشته باشد، بتابیم؛ همه مشکلاتِ عالمِ او و وضعیت‌هایش حل می‌شود.



ظلمتی را کآفتابش برنداشت  
از دمِ ما، گردد آن ظلمت چو چاشت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۲  
-چاشت: هنگام روز و نیمروز

آن ظلمت و تاریکی ذهن و درد همانیدگی‌ها را که هیچ آفتاب، روشنایی و عقلی از جهان بیرون نمی‌تواند از میان بردارد، خود زندگی با فضاگشایی ما برمی‌دارد و برای ما روز روشن می‌شود.

در زمانه هیچ زهر و قند نیست  
که یکی را پا دگر را بند نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۶

در این زمانه هیچ زهر و قندی وجود ندارد که برای کسی پا و برای دیگری زنجیر پا نباشد. [برای انسانی که من ذهنی دارد تابش مرکز عدم انسان معنوی مثل زهر است و همین طور برای انسان معنوی که در مرکزش خورشید زندگی می‌تابد، تابش من ذهنی مثل زهر است.]

مر یکی را پا، دگر را پای بند  
مر یکی را زهر و، بر دیگر چو قند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۷

زهر و درد من ذهنی و همانیدگی‌ها برای من ذهنی به منزلهٔ پا بوده و به او حرکت و پویایی می‌بخشد و همان زهر و درد برای انسان زنده به حضور به منزلهٔ پابند و زنجیر بوده و او را از حرکت بازمی‌دارد. همین‌طور ممکن است یک چیز برای انسان زنده به حضور مانند زهر کشنده و برای من ذهنی مانند قند شیرین باشد.

زهر مار، آن مار را باشد حیات  
نسبتش با آدمی باشد ممات

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۸  
-ممات: مرگ

برای مثال، زهر مار برای خود مار خیر است و به او کمک می کند؛ زیرا به وسیله آن از شر دشمنان و مهاجمان خود می رهد و زندگی خود را حفظ می کند. اما همان زهر نسبت به انسان و یا جانوران دیگر شر محسوب می شود؛ زیرا موجب مرگ آنان می گردد.  
[عزا، غصه، گرفتاری، زهر و درد پای من ذهنی است و این کار را دوست دارد. اما این دردها برای انسان معنوی که به خدا زنده است مثل پابند است.]



خلقِ آبی را، بُودِ دریا چو باغ  
 خلقِ خاکی را بود آن مرگ و داغ  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۹

دریا برای مخلوقات آبی و آبزیان مانند باغ و بوستان است اما همان دریا برای موجوداتی که در خاک و خشکی زندگی می کنند، مرگ به بار می آورد. [به عبارتی دریای معنویت برای انسان هایی که در خشکی ذهن زندگی کرده اند مثل مرگ می ماند و از آن بدشان می آید.]

همچنین بر می شمر ای مرد کار  
 نسبت این، از یکی کس تا هزار  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۰  
 -مرد کار: انسان لایق

ای انسان فهمیده، این مثال ها یکی دو تا نیست بلکه من فقط برای روشن شدن مطلب یکی دو مثال آوردم. و الا تو می توانی در باب نسبی بودن امور دنیا هزار نمونه و مثال دیگر پیدا کنی.

زید، اندر حقّ آن شیطان بُود  
در حق شخصی دگر، سلطان بُود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۱

مثال دیگر، زید ممکن است در نظر کسی مانند شیطان جلوه کند اما همین زید ممکن است در نظر دیگری به صورت سلطان باکمال جلوه کند.

آن بگوید: زید صدیق سنی ست  
وین بگوید: زید، گبر کشتنی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۲  
-صدیق: امین، درستکار، نیکومنش  
-گبر: کافر

زیرا آن انسانی که معنوی است می گوید: زید راست گو، بزرگوار، راستین، بلندمرتبه و شخصی معنوی است؛ اما  
این شخصی که من ذهنی دارد می گوید: زید، کافر است.



زید یک ذات است، بر آن یک جنان  
او برین دیگر همه رنج و زیان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۳  
-جنان: باغ و بوستان

زید با این که یک نفر و دارای یک ذات خدایی است؛ ولی در نظر شخصی، مانند قلب، عزیز جلوه می کند اما در نظر دیگری مانند رنج و زیان ظهور می کند.

گر تو خواهی کو تو را باشد شگر  
پس ورا از چشم عشاقش نگر  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۴

اگر تو می خواهی که آن زید، نسبت به تو شیرین و محبوب باشد او را از چشم عشقانش بین.



منگر از چشم خودت آن خوب را  
بین به چشم طالبان، مطلوب را

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۵

تو نباید آن انسان معنوی زیبا و محبوب را با چشم من ذهنی و همانیدگی‌های خودت نگاه کنی؛ بلکه باید او را از دید طالبان و عاشقان معنوی‌اش که او را می‌شناسند بنگری. یعنی باید فضا را باز کنی و از خداوند چشم‌بگیری تا بتوانی درست ببینی.

-با تشکر:

-سمیه



خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۰ گنج حضور، بخش سوم

چشم خود بر بند ز آن خوش چشم، تو  
عاریت کن چشم از عشاق او

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۶  
-خوش چشم: عارفان دیده‌ور و بینادل، در اینجا به معنی معشوق حقیقی است.

چشم من ذهنی خود را از دیدن آن معشوق زیبا، خداوند، فروبند و برای آن که زیبایی حقیقی او را بینی برو از عاشقانش، کسانی که به خدا زنده شده‌اند، چشم قرض کن و با چشم خوش آن‌ها، او را بنگر.

بلک ازو کن عاریت چشم و نظر  
پس ز چشم او به روی او نگر

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۷

بلکه لازم است پس از مدتی که از مولانا چشم قرض کردی و خداوند را با آن چشم دیدی، فضا را باز کنی و از آن فضای گشوده‌شده، چشم قرض کنی و با چشم و نظر خداوند به روی او بنگری.



تا شوی آمن ز سیری و ملال  
گفت: کان الله له زين ذوالجلال

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۸  
-سیری: دل سیری، دلتنگی

تا از دلتنگی و ملالت و بی حوصلگی من ذهنی در امان باشی. از این رو خداوند گفته است: «هر کس برای خدا باشد، خدا نیز برای اوست.» [یعنی باید دید آن چیزی را که ذهن نشان می دهد می توان بیکار کرد یا خیر. تنها چیزی که اهمیت دارد فضای گشوده شده و چشم عدم است.]

چشمِ او منِ باشم و، دست و دلش  
تا رهد از مدبری‌ها مقبلش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۹  
-مدبری: شقاوت و بدبختی  
-مُقْبَل: سعادت

از جانب خداوند می‌گوید: چشم و دست و دل و مرکز او می‌شوم تا سعادتِ او از هرگونه شقاوت و بدبختی در  
امان باشد.

هرچه مکروهست، چون شد او دلیل  
سوی محبوبت، حبیبست و خلیل

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰

هر چیز، هر کس و هر واقعه‌ای که به نظر ناخوشایند و زشت و مکروه است، اگر تو را به سوی معشوق، به سوی زندگی، هدایت کند پس دوست و رفیق توست. [آن چه که در من ذهنی ناخوشایند و مکروه است فضاگشایی و صفر کردن مقاومت و قضاوت است.]

(شروع تیترا)

می در خُم اسرار بدان می جوشد  
تا هر که مجرد است از آن می نوشد

می در خُم اسرار، در فضای یکتایی، به این دلیل می جوشد که تا هر کسی که مجرد است یعنی از همانیدگی‌ها پاک و عریان شده، از آن فضای گشوده‌شده شراب شادی و خرد بنوشد.

این می که تو می خوری حرام است  
ما می نخوریم جز حلالی

این شرابی که از همانیدگی‌ها می‌گیری و می‌خوری حرام است، ما جز شراب حلالی که از فضای گشوده‌شده می‌گیریم شراب دیگری نمی‌خوریم.



جهد کن تا ز نیست هست شوی  
وز شرابِ خدای مست شوی

کوشش کن تا «هست» تو از «نیست»، مرکز عدم، بیاید. یعنی اگر می‌خواهی هست شوی، براساس فضای گشوده‌شده و سر و ذاتِ خدایی خودت بلند شوی نه به‌عنوان من‌ذهنی، از شراب خدا و یکی شدن با او مست شو و براساس همانیدگی‌ها هستی مساز.  
(پایان تیترا)

قرآن کریم، سوره دهر - (انسان) ۷۶-، آیه ۵  
-«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»

«نیکان [انسان‌های زنده شده به حضور] از جام‌هایی می‌نوشند که آمیخته به کافور [عشق خداوند] است.»

أَعْجَمِي تُرْكِي سَحَرِ آغَاهِ شَد  
وَز خُمَارِ خَمَرِ، مُطْرَبُ خَوَاهِ شَد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۴۳  
-آگاه شد: در این جا یعنی به هوش آمد، از مستی خارج شد.  
-خُمار: رنجی که پس از رفتن مستی شراب حاصل شود.

اعجمی ترک، نماد انسان همانیده که در عین حالی که زیباست زبان زندگی، سکوت و عدم را نمی‌فهمد، در هنگام سحر یعنی در آغاز حیاتش در این جهان بر اثر همانیدگی، از مستی نزدیکی به خدا و زندگی، درآمد؛ مطرب‌خواه شده و دچار خمار شراب زندگی شده‌است. پس دنبال باشنده‌ای ست که به شادی ارتعاش کند تا دوباره او را به مستی قبل از ورود به این جهان برگرداند.

مُطْرِبِ جَانِ مَوْنِسِ مَسْتَانِ بُوْد  
نُقْلٍ وَ قُوْتٍ وَ قُوْتِ مَسْتِ اَنْ بُوْد  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۴۴

مطرب جان، فضای گشوده شده و جان اصلی انسان، همچون مطربان و رامشگران انیس و مونس مستان الهی، انسان‌های زنده شده به حضور، است. آن مطرب جان، شیرینی حال و رزق معنوی و توان روحی را به مستان عشق الهی عطا می کند.

مَطْرِبِ ایشَانِ رَا سَوِیِ مَسْتِیِ کَشِید  
بَا زِ مَسْتِیِ اَز دَمِ مَطْرِبِ چَشِید  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۴۵

اگر فضای درون باز و مرکز انسان عدم شود مطرب جان مستان باده عشق الهی، انسان‌های آگاه به این لحظه را، دوباره به زندگی وصل می کند و به جانب مستی می کشد. یعنی مستی و شادی بی سبب آنان را افزایش می دهد. آن‌ها مجدداً مستی را از نفس مطرب زندگی می چشند.



آن شراب حق بدان مُطرب برد  
وین شرابِ تن از این مُطرب چرد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۴۶

شراب الهی، فضای گشوده شده، آدمی را به شادی بخش خدایی تبدیل می کند و به جانب مطرب روحانی، خداوند، می برد. اما اگر مطرب ذهنی و تجسمی باشد به طوری که بتوان آن را با ذهن شناخت، در این صورت این مطرب از جنس جسم بوده و به انسان شراب تن می دهد.



هر دو گر یک نام دارد در سخن  
 یک شتان این حسن تا آن حسن

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۴۷  
 -شتان: اسم فعل عربی است به معنی بَعُدَ، به معنی «دور است» و اِفْتَرِقَ به معنی «جدا است»

این حَسَن تا آن حَسَن: اشاره است به حکایت شاعر و صله دادن شاه در دفتر چهارم مثنوی از بیت ۱۱۵۶، همان طور که نام دو وزیر «حسن» بود. اما یکی بسیار بخشنده و دیگری بسیار بخیل. گرچه دو شراب (شراب فضای گشوده شده و شراب همانیدگی‌ها) در لفظ، یک نام دارند. یعنی به هر دو می‌گوییم شراب یا باده و از هر دو خوشی می‌گیریم، ولی این حسن با آن حسن خیلی تفاوت دارد. [یک انسانی که من ذهنی دارد نامش حسن است و انسانی هم که معنوی است نامش حسن باشد، گرچه به لحاظ لفظ و ذهن تفاوتی بین این دو نیست، اما به لحاظ کیفیت هشیاری فاصله و فرق این دو بسیار است؛ خصوصیت‌های من‌ذهنی کجا و خصوصیات هشیاری حضور کجا؟ اشکال این جاست که می‌خواهیم با ذهن فرق بین آن‌ها را بفهمیم.]

اشتباهی هست لفظی در بیان  
لیک خود کو آسمان تا ریسمان؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۴۸

در بیان، اشتباهی لفظی وجود دارد. اما آسمان کجا و ریسمان کجا؟ [آسمان و ریسمان که کنایه از دو چیز  
بی تناسب است اشاره دارند به آسمان باز و وسیع درون و ریسمان و رشته افکار پشت سر هم در ذهن که  
این دو هرگز قابل مقایسه نیستند.]

اشتراک لفظ دایم رهزن است  
اشتراک گبر و مؤمن در تن است  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۴۹  
-گبر: کافر

اشتراک لفظ، یعنی بازی با مفاهیم در ذهن گمراه کننده و موجب سوء تفاهم می شود. چنان که اشتراک من ذهنی و  
مؤمن زنده به حضور، در جسم و تن آنهاست؛ یکی پر از درد و زهر کشنده است و دیگری مملو از آب حیات.



جسمِ ها چون کوزه‌های بسته‌سر  
تا که در هر کوزه چه بود؟ آن نگر  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۰

مثلاً کالبد آدمیان، آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، همچون کوزه‌هایی سربسته است. تو نگاه کن که در درون هر کوزه چیست؟

کوزهٔ آن تن پُر از آب حیات  
کوزهٔ این تن پُر از زهر ممات  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۱

کوزهٔ آن کالبد به‌علت فضاگشایی پُر از آب حیات و شادی و آرامش زندگی ست و کوزه این کالبد پُر از سمّ مرگ‌آور و دردهای من‌ذهنی ست.

[به طور کلی آن چیزی که ذهن نشان می دهد برای آن است که آن را مهم ندانیم و معیار قرار ندهیم. اگر بخواهیم درون کوزه آدم‌ها را ببینیم باید به درونمان زنده شده باشیم، در غیر این صورت فرق بین انسان من ذهنی و انسان زنده شده به خدا را نمی توانیم از هم تشخیص دهیم؛ چراکه با مفاهیم قضاوت می کنیم.]

گر به مظروفش نظر داری، شهی  
ور به ظرفش بنگری تو گمرهی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۲  
-مظروف: چیزی که در ظرف گذاشته شده، محتوای ظرف

اگر تو توانستی به صورت حضور ناظر ذهنت را تماشا کرده و به محتوای ظرف خود نظر کنی، شاه حکمت و بینشی یعنی آگاه و از جنس زندگی هستی. و اگر فقط به ظرف‌ها نگاه کنی، انسان‌ها را به صورت ذهنی و جسمی تجسم کنی، بدان که راه حقیقت را گم کرده‌ای.



لفظ را ماننده این جسم دان  
 معنیش را در درون مانند جان  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۳

بنابراین مقدمه، لفظ را باید مانند کالبد آدمیان بدانی، روح و معنی‌شان در درونشان است؛ یعنی هر لفظ به مسما و محتوایی اشاره دارد.

دیده تن دایماً تن‌بین بود  
 دیده جان، جانِ پر فن‌بین بود  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۴

چشمِ ظاهر بین، هشیاری جسمی، همواره ظاهر آدم‌ها را می‌بیند نمی‌تواند محتوا و مظهر را ببیند. اما چشمِ باطن بین، دیده جان با فضاگشایی، به صورت حضور ناظر جانِ پر رمز و راز، جان زنده زندگی را می‌بیند.

پس ز نقش لفظهای مثنوی  
صورتی ضال است و هادی معنوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۵  
-ضال: گمراه، در اینجا به معنی گمراه کننده است.

پس اگر صورت پرست باشی و به ظاهر الفاظ مثنوی با من ذهنی نگاه کنی، گمراه کننده است. ولی اگر با  
فضاگشایی و هشیاری حضور بخوانی، هدایت می شوی.

-با تشکر:  
-سمانه



خانم جیران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۰ گنج حضور، بخش چهارم

در نُبی فرمود کین قرآن ز دل  
هادی بعضی و بعضی را مضل

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۶  
-نُبی: قرآن کریم  
-مضل: گمراه کننده

خداوند در قرآن کریم فرموده است که این قرآن از نظر باطنی، بعضی را هدایت می کند و بعضی را گمراه.  
بنابراین افراد صورت پرست که اشعار مولانا را با افکار همانیده و من ذهنی می خوانند، گمراه می شوند و افرادی  
که با فضاگشایی مثنوی را می خوانند، هدایت می شوند و به فضای یکتایی می رسند.



قرآن کریم، سوره بقره - ۲-، آیه ۲۶

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»

«خدا ابایی ندارد که به پشه و کمتر از آن مثل بزند. آنان که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن مثل درست و از جانب پروردگار آنهاست. و اما کافران [من‌های ذهنی] می‌گویند که خدا از این مثل چه می‌خواسته است؟ بسیاری را بدان گمراه می‌کند و بسیاری را هدایت. اما تنها فاسقان را گمراه می‌کند.»

الله الله چونکه عارف گفت: می  
پیش عارف کی بود معدوم شی؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۷  
—معدوم: نیست و نابود شده، گم شده

تو را به خدا به این موضوع مهم توجه کن: وقتی که عارف نام شراب را بر زبان می آورد، چگونه ممکن است آن چه را که نیست و معدوم است، موجود بداند؟ یعنی عارف، شراب من ذهنی را که از چیزهای این جهانی به دست می آید، به شمار نمی آورد و می داند که این شراب به او زندگی نمی دهد و با خوردن آن مست نخواهد شد. بنابراین منظور عارف، شرابی است که با فضاگشایی از فضای یکتایی بدست می آید.

فهم تو چون باده‌ی شیطان بود  
کی تو را وهم می رحمان بود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۸

ولی از آن جا که فهم ذهنی تو محدود است همین که کلمهٔ باده را می شنوی فکرت متوجه شراب شیطان، شراب این دنیایی، می شود. بنابراین تو که در ذهن هستی، چگونه ممکن است می رحمانی، می خدایی که از فضای گشوده شده می آید را تصور کنی؟ اگر در این لحظه به می فضای یکتایی دسترسی نداشته باشی و فضاگشایی نکنی، به خدا زنده نمی شوی.



این دو انبازند مُطرب با شراب  
این بدان و آن بدین آرد شتاب

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۹

این دو یعنی مطرب و شراب، شریک و قرین یکدیگرند، به سوی هم شتابان می روند و یکدیگر را تقویت می کنند.  
[یعنی اگر با فضاگشایی، به می خدایی دست پیدا کنی، این می، تو را به آن طرف یعنی فضای یکتایی می برد  
ولی اگر با من ذهنی، می زمینی به دست آوری، این می، تو را دوباره به جهان ذهن و هشیاری جسمی  
برمی گرداند.]

پُرْخُمَارَانِ از دَمِ مُطْرِبِ چَرَنَد  
مَطْرِبَانِشَانِ سَوَى مِیْخَانِه بَرَنَد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۰

انسان‌های مست از دمِ مطرب واقعی، زندگی، می‌چرند نه مطرب این جهانی. و مطربان، مستان را به سوی میخانه خدا می‌برند. از شرابی که مطرب یعنی اتفاق این لحظه به تو می‌دهد، نخور زیرا این مطرب، با شرابی که در این لحظه به ما می‌دهد، می‌خواهد ما را به یک وضعیت و هیجان و یا یک فکر ببرد و من‌ذهنی‌مان را تقویت کند.

آن، سر میدان و این پایان اوست  
دل‌شده چون گوی، در چوگان اوست  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۱

آن، شخصی که من‌ذهنی دارد بر سر میدان است. و این، شخصی که فضا را می‌گشاید در پایان میدان قرار دارد. و بیدلان و عاشقان در چوگان زندگی، در مکان و لامکان، بدون مقاومت ذهنی، مانند گوی هستند.

در سر آنچه هست، گوش آنجا رود  
در سر آر صفر است، آن سودا شود  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۲

هر فکر و خیالی که در سر پدید آید، گوش نیز ما را به همان سویی که فکر نشان می‌دهد، می‌برد. به عنوان مثال، اگر در سر، صفر، خشم، ترس و هیجان منفی من‌ذهنی وجود داشته باشد، به سودا مبدل می‌گردد یعنی این هیجان ما را به سوی فکری که آن را ایجاد کرده می‌برد و دوباره آن فکر را تقویت می‌کند. حال اگر یک احساس عشقی داشته باشیم این احساس ما را به سوی زندگی می‌برد.



بعد از آن این دو به بی هوشی روند  
والد و مولود آنجا یک شوند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۳

بعد از آن، یعنی پس از آن که مطرب زندگی و انسانی که بر اثر همانیدگی و نرسیدن شراب زندگی خُمارآلود است، از طریق فضاگشایی به میکده فضای یکتایی رسیدند. هر دو از چیزهای این جهانی و نسبت به ذهن بیهوش شدند. در آن جا والد و مولود یعنی انسان و خداوند یکی می شوند.

چونکه کردند آشتی شادی و درد  
مطربان را ترک ما بیدار کرد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۴

وقتی که در اثر فضاگشایی و بالا بودن کیفیت هشیاری حضور در این لحظه، شادی (فضای یکتایی) و درد (جهان ذهن) با هم صلح کردند. امیر ترک ما، خداوند، مطربان، انسان‌های فضاگشا را بیدار کرد تا با فضاگشایی و حاضر بودن در این لحظه، پُل و واسطه‌ای بین جهان معنا (خدا) و این جهان شوند. [آن چیزی که برای ما اولویت و اهمیت اولیه دارد، کیفیت هشیاری ما در این لحظه است که تا آن جا که مقدور است باید از جنس حضور باشد؛ آنگاه خداوند موتور شادی بخشی ما را به کار می‌اندازد و در این لحظه آگاه هستیم که ذهنمان هدفمان را نشان می‌دهد ولی آن هدف همیشه اهمیت ثانویه دارد.]

مُطْرِبٌ أَعَاذَ بِيْتِي خَوَابِنَاكَ  
كَيْ أَنْلِنِي الْكَأْسَ يَا مَنْ لَا أَرَاكَ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۵

مطرب در حالت خواب‌الودگی، یعنی در آغاز فضاگشایی و بیرون آمدن از جهان ذهن، شروع به خواندن بیتی کرد: ای خداوند، ای زندگی، ای کسی که تو را نمی‌بینم، جامی لبریز از شراب الهی به من بده زیرا هنوز در ذهن به سر می‌برم و کاملاً از خواب ذهن بیدار نشده‌ام.



أَنْتَ وَجْهِي، لَاعْجَبُ أَنْ لَا أَرَاهُ  
غَايَةُ الْقُرْبِ حِجَابُ الْإِشْتِبَاهِ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۶

خداوندا، تو هم جنس و حقیقت منی، و تعجبی نیست که تو را بینم زیرا هنوز در خواب ذهن هستم، تو را با ذهن می بینم و این موجب حجاب اشتباه و خطای من شده است. اگر به تو تبدیل شده بودم، عمیقاً این حقیقت را حس می کردم که تو هستم ولی تاکنون سعی کرده ام این را با ذهن بینم.

أَنْتَ عَقْلِي، لَا عَجَبُ إِنْ لَمْ أَرَكَ  
مِنْ وَفُورِ الْإِلْتِبَاسِ الْمُشْتَبِكِ

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۷

–الْتِبَاسِ: اشتباه شدن

–مُشْتَبِكِ: آمیخته در هم، به یکدیگر درآمده مانند شبکه‌های بافته شده در تور.

تو عقل منی، اگر من تو را به علت اشتباهات زیاد تو در تو و درهم پیچیده، پریدن از فکری به فکر دیگر، به صورت یک مفهوم ذهنی نبینم جای هیچ تعجبی نیست.

جئتَ أَقْرَبُ أَنْتَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ  
كَمْ أَقْلُ يَا، يَا نِدَاءُ لِلْبَعِيدِ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۸

تو از رگ گردنم به من نزدیک تری، تو عین من هستی. حال که تو عین منی، عقل منی، همه چیز منی و من باید به تو زنده شوم، چرا در ذهن مانده‌ام و تو را با الفاظی همچون «ای خدا و یا خدا» که بر دوری دلالت دارد صدا می‌کنم؟

قرآن کریم، سوره ق-۵۰، آیه ۱۶

-«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»

ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او (من ذهنی‌اش) آگاه هستیم، زیرا از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم [یعنی تو عین من هستی].



بَلْ أَغَالِطُهُمْ أُنَادِي فِي الْقِفَارِ  
كَيْ أُكْتَمَ مِنْ مَعِيَ مِمَّنْ أَعَارَ  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۹  
-أغالط: به اشتباه می اندازم.  
-أنادی: ندا می کنم، صدا می زنم.  
-قفار: بیابانها  
-گی: به جهت آنکه  
-أکتَم: مکتوم می دارم

بلکه مردم نااهل و دارای من ذهنی را به اشتباه می اندازم و عمداً در بیابانهای ذهن آنها را صدا می کنم، آن کسی را که بدو غیرت می ورزم از نگاه نااهلان پنهان سازم. یعنی خداوند طبق قانون غیرت، به هرکسی که من ذهنی دارد، اجازه ورود به درگاهش، فضای یکتایی، را نمی دهد.

-با تشکر:  
-جیران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

